



معاخذ با

بازجویی از عظیم فخر سید کریمت رومی آهنگر

بازجویی از عظیم فخر سید کریمت رومی آهنگر (شرح المهدیات خود را در باره

علی اکبر (محمد اشرف) با ذکر جزئیات بنویسید

ع - اولین بار علی اکبر را در خانه حبس روان کراچی دیدم که توسط خاتم بهترین سید الشیخ ابتدا او را به اسم

علی اکبر معرفی کردند و ما ابتدا با دین می بینیم و بعد با اسم او را علی اکبر گذاشتیم او را این قصه یکبار برای شریک در برنامه بزرگ

بدرآباد (کراچی)

فصلی تیم به خانه می آمد ولی بعد از رفتن ما آمد او که در بدو قصه یکبار سید سیدیم که گاهی سه ماه یکبار می آمد او در وقت بخت

ما می آمد او را در مورد کارهای خانگی و سایر موارد مشورت میکرد در وقت ریحانه اجرای برنامه ما هم شریک میکردیم گاهی کارهای

محل دوست کردن پرتاب کن و سایر کارهای بیخچ پلکان را هم برای اولین بار او بر او این شرح کرد و گفت که ما آمدیم تعدادی

سازیم که البته بیخچ پلکان را ما تنگ و درخت میکردیم چنین من یکبار با علی اکبر هم آمدم آنرا نشان دادیم که در نظر است

کراچی و منطقه کویف آباد و آن زمانی بود که در آن ترین حاکم نذیب تلی هم برای آن زمان مسخر کردیم در هم چنین با ما هم بودیم

که من می بینم چنین مثل همه بزرگان می بینیم که او سید اشرف است که از آنجمله خواهر هم هستند قبل از آن

یکبار آمد به خانه پیار و خوش می آید و از سلسله خانها می بینیم چنین است که با او دیدن ممکن است که او را سید اشرف

است البته خواهر هم برای ما از خانها می آید که برای سید اشرف نشان داده بود که تعریف می کردیم در محاسن خانها سید اشرف

که است فراموش کرده بودیم چنین یکبار به خانه ای رفتم بوده که روزی بود که او را می بینم و این قبل از آنکه او را

به دهانه برسد ما پیشین علی خان میرزا که نالغان وزیران خانها می آید و می بینم که او را می بینم و این در وقت است

خانه در آن وقت می بینم هم فراموش کرده بودیم چنین در آن وقت که با علی وزیران دیده و فراموش کرده بودیم چنین



مصاحبه با

بازجویی از

که یکبار در میدان لوزم شهری باوشوگ سینه لوزند که لوزبانی کوچکی میبرد و در ناموس سینه لوز میاید که او سینه لوز را

نیزند در فرار سینه لوز علی اکبر دولت الله سینه لوز که خواجه سینه لوز از لوز سینه لوز آورد و او را سینه لوز

خواجه سینه لوز سینه لوز که آوا آوازند و سینه لوز خانه سینه لوز که سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز

سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز سینه لوز



بازجویی از اعظم ایالات ... فرزندان بیوه ... شهرت ... آذربایجان ... **جمعه شریف**

صفحه ۱

... با برادران از جهت کارخانه و تعمیرات ...

**شروع عملیات خنک کننده در باره جمعه شریف** ...

... در شرکت ...

... من علی اکبر (جمعه شریف) ...

... در باره ...

... و ...

... در ...

... و ...

... در ...

... و ...

... در ...

... و ...

... و ...

Handwritten signature



بازجویی از اعظم السادات ..... فرزند ابید محمد شهرت از روی اختراص

صفحه ۲

در خانه جریب مراد آباد بودیم منتظر یکبار رسیدیم که علی اکبر تنها به آنجا آمد در ضمن در وقت که میامید یا عصر میامید و صبح زود در وقت دریا زوایانی که

من به کارخانه میرفتم و عصر کار را هیچ کار بودم شب که ما از کارخانه میامیدیم با خودم کار در کرج قرار میماندیم و میامیدیم و تا آخر روز را در خانه میماندیم

که صبح کار بودیم بعد از ظهر میامیدیم و تا آخر صبح زود میماندیم در همان حلب اول که علی اکبر آمد راجع به برنامه نویسی و اینکه کتابچه برای کارخانه

داشتیم باسیم چون با این ترتیب تمرینی در کارخانه وقت در ضمن روی برنامه نویسی گفتنی هم تا کعبه میگردیدیم گفت که این کار به وقت میگرد

که ما میخواستیم خدمت پیش بینی میخواستیم و میخواستیم که در هر هفته حیدر کار میخواستیم انجام دهیم و بعداً باید ما میخواستیم برنامه نویسی میخواستیم و در وقت برنامه

نویسی بعد از آن انجام دهیم خدمت البته ممکن است در وقت های اول ما در این کار دچار اشکال بودیم و کارهای زیادی برای پیش بینی کنیم و

از همه انجام آن برنامه نویسی و کارهای گوناگون پیش بینی کنیم و وقت امانت بیاوریم که با تکرار برنامه نویسی گفتنی کم کم این ایراد کارخانه

هم برطرف می شود در همان حلب اول ما یک برنامه گفتنی نوشتیم که در آن کارهای استثنائی که داشتیم مثل کسب کورگی اطراف مملکت و چنین چیز

فراورد کسب کورگی آن و آوردن نفس از ابزار مثل کسب و پیش داده که قرار شد خواهرم بیاورد و هم چنین بر وجه به کارخانه چون وقت کم بود

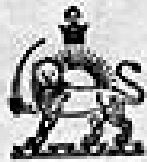
خواهرم مراجعه کند و از چندین استقام اطلاع پیدا کند و بعد من بروم که توضیح کافی داشته باشیم و چون در کارخانه جدولی هست که کسی کار میگرداند

که هر روز جدول موجود دستگاه سکونت داشتند و از طرفی هم نزدی بودند و ما نمی توانیم از تقریباً تمام باید از آن منتفع میگردیم

و کارخانه متوجه می شدند که خانه مادر آنجا نیست آنرا در خانه سال دارد موجود دستگاه بریم و میروند قیامه نشان کارخانه میماند و در وقت

بعد از آن قیامه شوی داشتیم و این نیز یک اشکال کار بود که قرار شد بعد از مراجعت خواهرم مراجعه به این موضوع که چه میخواستیم و چه میخواستیم

تعمیر میخواستیم که بعداً ما خودمان که حاضر مراجعه کند و بگوید که من با خودم قرار میمانم و دستگیر میمانم و در وقت حرم ام در خانه میمانم



بازجویی از اعظم‌السلطنات ... فرزند ابوسعید محمد ... شهرت در حق آفرین

صفحه ۳

از این نظر است که خیر اجماع کارنامه تعیین شدیم که البته با مراجعه ضوابط کارخانه چون حقیقت معلوم شد که آنجا کارکنان نیز خواهد داشتند

که کارخانه خانوادگی که در آن فرزند ابوسعید است چون کارخانه‌ای زن هستند مگر است که کارکنان استعزام کنند که خواهد بود

آنجا هم بر اعظم کرده بود و آنجا استعزام افشاغ حاصل کرد که خواهرم علی اکبر را در جریان بستن است و بعد از آنجا که از آنجا استعزام مادر خانگی خوب

بود با آنکه مستند در حق علی اکبر و وضع بسیار و گاهی هم به جهت یکبار به آنجا می‌آمد در حق بستن است برای جاسازی در به از آنجا بر زمین بسته شدیم

هم علی اکبر کرد که ما عجباً به به تعیین کرده بودیم که البته بعد از آمدن حبیب در هر چه هم کسی در خانه بود و به ما در آمدیم قبل از آنکه تمام شود

رونگه به را در به تعیین شدیم علی اکبر خلی که حرف نبرد و خواهرم به است. ما نگاه نکنیم که او هم حرف نبرد از آنجا استعزام کند و رفتی که بود

به اینجا می‌آید حال آنکه استعزام ما بکنیم او اگر استعزام از بکنیم خلی خرد استعزام می‌آید و خوب جواب می‌دهد در حق خود استعزام کلیم حرف است

نیز در حرف غیرند علی اکبر بعد از آنجا که در آنجا بودیم یک سلاح دست ساز ۶،۲۵ بنام ج برای ناصر آورد و باز دست کرد آنرا به ناصر

یاد داد ما آن موقع هیچ سلاحی در خانه نداشتم و فقط دو عدد نارنجک در آنجا با خود در دست کرده بودیم و به همین چنین نارنجک تکی هم که

با سیریک پرستی بود هر کدام یک دانس داشتیم که در خانه می‌بستم بعد از آنجا علی اکبر یک سلاح بنام استعزام ۵ در آنجا که نارنجک آن ترک است

خورده بود آنرا که ناصر آنرا در دست کند که وقتی دست شد علی اکبر با همان سلاح در خانه آنرا از آنجا برد کرد که بنشیند در هر وقت بنشیند

ترک می‌فرود می‌آید که توی یک بالن سفید کرد در ضمن مدل کلیدهای بیخ سیخ و پیرتاب کون بر اجماع علی اکبر آورد و به ناصر داد

که از روی آن دست کند که البته وقتی لوازمی پیرتاب کون بر اجماع در دکان درست کرد و به همین کارهایی را در خانه انجام دادیم علی

اکبر یکبار یکی نام زمینی را که آورده بود برای ما باز کرد و ما همان آن را تشریح کردیم علی اکبر هم چنین سلاح خود را که یک کت



بازجویی از اعظم السادات ... فرزند ابید محمد ... شهرت ارضی آصفیان

موضوع

اتوماتیک شد بر بورد برای مابازکردن و تشریح کردن و عمل استیکه در حدود سه چهار ماهی بود که آنج مساج برای نسبت چون خواهرم هینت

که قبلاً حکمت یا تیر شایر من نسبت و سفیدت این وقت که این مساج را در نسبت بقره فرستالی شدیم که فرما برینم و چرم خریدیم که برای این

حله بردند روزی که ای عید بود که این ویریه کارخانه نرمم چون مطابق را که در باره فایع میزاییم بقصم تمام شد بود و این هم

از آن کارخانه کس که این است باید در سرد و سردا و سردا کار کنیم حرمم ام سر زده بود در ضمن در خانه هم نسبت حکمت نه می شد اینج

مفکله کنیم و نه کار دین که البته چون ماب شناسایی کنج را طواف کنج هم میزنیم یعنی از موقعی که من از کارخانه بیرون میام و زنها با نام

و خاص هم زهراب شناسایی میزنیم و دیگر نفس برینم حتی خسته بودم و همین جهت چون دیگر امتیاجی هم نبود که به کارخانه بروم و از نظر فنی

خواهرم گفت که قدیم باید مسج سری دیگر نرمم خواهرم یک روز آمد و او یک توله مسوره خابریک آورده بود و یک مساج است که این

مبنی مخصوص دستاری شنت و سینه مخصوص و یک مساج از نیک ۵۷۰ که برای نهم آورده بود که مساج خوبی بود و به نام خدا در نسبت

که مساج فردش هم عرض کن رجا کاریف برتت و سفیدت که وقتی علی اکبر این مساج را بهین داد یعنی فرستالی شدیم علی اکبر سفیدت که

زمانی بود که ما شنت اضافی برای ترمیمی نداشتم و حال دیگر شنت های که لاک ندارد فرود شنت های که شنت داریم (شنت های

۵۷۰ که خواهرم آورده بود هم لاک خورده و لو بردند و شنت های قبلی ما لاک نداشتند و بعضی از آنها را هم فرستالی درست کرده

بودیم و علی اکبر بهین جهت این حرف را میزد که ما آنها را فرو شنت های که فرستالی کردیم (و خلاصی بنویس میفرورد و سفیدت

ها ۱۰۰ نفر آنها بودند یعنی قدر امتیاجی را می دانستند ما آن علی اکبر در باره استیکه این یکی عمل فایع انجام می شود می پرسیدیم و او سفیدت که شنت

انجام نمی شود در ضمن علی اکبر از کارهای ما ضعیف تر نیست میکرد و ما را مورد تکیه قرار میداد و به خواهرم گفت بود که تا هر دو

خط خوردنی از طرف خرم اس

خط خوردنی از طرف خرم اس



بازجویی از اعظم انارات ..... فرزند امیر محمد ..... شهرت اردوی آذربایجان

صفحه ۵

تکلیفی دارد و قدرت استقامتی در زمین کارهای تکلیفی زیاد است و عظیم هم در بر ضرورت با او است. با او چنان فریب می آید است

البته علی اکبر در وقت می آید و ما کار می کردیم و درباره آن تقاضای می داد و خودش هم در بعضی از کارها شرکت می کرد و گفت که جیب با او آید

خواهرم حسن علاوه بر آن آورد و علی اکبر آن را برای ما تسبیح کرد و گویا از استن حجاب آنرا با یاد دادیم چنین در باره طرز کار میزد

آن که گفت میزد آن ثابت است و با چنانند ما ثابت بریم سبک میزد و هم چنین گفت در رفتاری که گفتند آن ثابت

است چه باید حجاب را آورد و بعد گفتند که در هر جای خود بود چون در غیر این صورت ممکن است یک مرتبه گفتند زود

رها شود و می گفت که مو توی پلها می آید و منم با هم خود علی اکبر آورد و خواهرم از این که چرا باید علی اکبر مو توی پلها برد تا ما است

بود و ناصر می گفت خوب می گفت من می رفتم و می آید مردم خواهرم گفت که او را پس ما می نمی شود چون نمی می کشید که چون می تو چشم می کشید

ممکن است خطری ایجاد شود چون علاوه بر آن اقبال بیشتر است اتفاقاً همان سبب که مو توی پلها علی اکبر آوردیم ساعت و بیرون آمدیم

که قرار بود برسد بنجا نمی رسید ما ضعیف تر از آن بودیم که بعد معلوم شد مو توی پلها آمده است و او می پرسید که چقدر است مو توی پلها پاره شد که چه

بیشتر ما می پرسید و نوری آن را می برد و خواهرم می آید از آنکه چرا باید اینطور کارها را او انجام دهد و ما را می گفت بعد از آن می گفت که چاره نمی هم

بتر است که او این کارها کند تا اینکه رفتا سبب توجه می بردن ضرب خوردند بعد از آنکه خبر درگیری را با او رفت تا همه خوانیم ما نوری

کردیم که می بردن با ما است خواهرم گفت که در هم از رفتاری تری و قتال کرده است و حالا با کشته شدن او علی اکبر کارهای او را می برد و بعد از

ضربه نوری علی اکبر دوست زیادی به خانها می آید و در وقت ما از خواهرم می پرسیدیم که چرا علی اکبر به اینها می آید می گفت که کارها

دارد و نمی تواند بیاید و قفس جیبی که آمد خواهرم گفت که علی اکبر گفته است که در آن وقت ما است که در آن وقت قفس که می گفتن چاره

Handwritten signature

خط خوردگی از طرف مردم است



بازجویی از معتمدان اوقات فرزند ابیدرهم شهرت از روی اعتراض

صفحه ۶

و پس کس را آوردند علی اکبر را بجا آمد و طرز کار آن را به ما یاد داد و در ضمن تاکید کرد که لاشیک های مایشین چوب را قضا در نماند

بگذاریم که خط نیست و نیست چون این یک دستاورد است باید سعی کنید که فراب نشود چون تازه است و بی هم نبودن است که

آنرا به غیر سید هم در ضمن طرز کار مایشین پس کس که یک دستاورد است بود که با برقی هم کار میکرد که البته نسبت برقی این هم فراب شد

بود به یاد داد چون مایشین پس کس فراب بود و فراب چوب نمیکرد بعد از چند دست یک مایشین پس کس زانو که دست یاد مینت با

به تراز دست و آنرا آوردند یاد اینکه خود علی اکبر و خود هم آوردند چون موقع بردن علی اکبر و فرام آن را بردند البته بعد از اینکه مایشین

پس کس به دست آمد و آنرا آوردیم فرمای همان مذکور که علی اکبر و خود را آوردند تا به در دست را به تری تیر اندازی کرد که سبیل را هم

بردند هم چنین تا رنگ آبی هم زیاد بود و آنیم که بردند که با آن تری کنند و فرام شد که هفت نفر من و فرام هم به تری بردیم که هفت نفر

علی اکبر آمد ولی ما خودمان را آماده کرده بودیم و در تری میبردیم تا ساعت یک بعد از نیم شب بیدار شدیم و فرام هم بودی مرا

کوتاه کرد و صدمت را با آورده و آنکس گریه کردیم و صبح زود ساعت ۵ از خانه بیرون رفتیم و به همان سلفه لایف آید روی که یک

آسیاب باری است نیم البته سداغ های ما آن موقع عرض شد بود و من یک استار هم آوردم و بنا به هر یک استار بود

هم ما آن استار ۵ تری ۹ تری که با ما هم استار ۵ تری کردیم و بعد از من هم خواهرم که در هم گریه کرده بود به تری رفت و اد هم با سداغ

که ما کار رفت بود تری کرد من چون به سلسل توجه نبودم و تنم را روی عادت گذاشتم و یک مرتبه یک را گبار ۵-۶ تری زدم که

علی اکبر رفت دست نه دار و من موقع بر تری با او تنم که من زید شکیب کردیم البته اسطالی ندارد که خط باید هم بود و نیست که این

سلسل چطور شلیک میکنند و آن توجه میگویند و ما آن یکبار ما با علی اکبر به تری تیر اندازی رفتیم و علی اکبر از آن استار ما خودمان

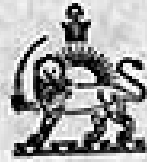




بازجویی از اعظم الامارات ..... فرزند اسید محمد شهرت ادهی آختران

صفحه ۷

برای از قبیل آماده کرده بودیم استناد کرد چون ما لباس <sup>مان</sup> تمام آماده نکرده بودیم علی اکبر از کارهای مورد دستور است. پیشتر یک خطی  
 در لغت میگرد و مصیبت که ساختنی تمیز کار کرده اند هیچ جا را از روی نکرده اند در حالی که در جاهای دیگر با بنی تمیزی کار کرده اند و هم جا  
 را از روی نکرده اند در مورد طرح محبت فدای پادشاه هم علی اکبر بیخود کرده بود که هر کدام برای آنکه طرحی نکرده بودیم و لغت پیدا که بنی  
 ترسیب جدول خند نکرده بر آن یک فکر کار میزند و بعد در یک جلسه چند دربار آن صحبت میکنیم و بعد یک طرح درباره آن میگویم  
 و ما هر کدام طرحی نکرده بودیم که در یک مفع که علی اکبر به آنجا آمد ما هر کدام طرحی که نکرده بودیم مطرح کردیم که همه ما برای  
 اجرای آن وسیله تهیه می کردیم که در نظر بریده بودیم ما همین بود که ما همین مستور بودیم چنین موافقت که در خانه داشتیم و تصمیم گرفتیم  
 بودیم که هر یک در وقت زمان بنشیند و سه نفر هم عمل کنند و یک نفر هم نسبت موافقت باشد که البته برای وسیله تهیه یک کار هم از آنجا برادر  
 نظر گرفته بودیم یا موافقت ما این که علی اکبر گفت که موافقت با بل اطمینان نیست چون ~~حفاظت ندارد~~ در صورت خطر مادر در عرض تیر  
 میهم در عرض باید در موافقت باشد و از طرفی در موافقت با این تر است بپایند و ما همین را میباید نگه داشت این را عرض نکرد و در عرض مدینه میری  
 را بعد از زمانی که بر حال محبت در مورد این مسئله را استقامت مان یک رفتن کردیم و بعد اسب است که خواهرم صحبت که علی اکبر نسبت ما گفت  
 این را اندازیم که یک روز در عهد انجام دهیم و جریان ملنی که بعد از آن که شنیدیم جامع بنی آنجا را محبت از روی نکرده اند و بیرون ای  
 کار حضرت شدیم یعنی دستگیر شد انگار را کرد و ما مدارک را جمع به آن ماه از بین بردیم علی اکبر را این موقع هم خطی که به خانه ما  
 می آمد و یکبار هم آمد و از من و ناصر پرسید که جریان شصتی فایح به یکبار رسیده است و مرتب به شما می گوید که میروید و ما گفتیم که یک  
 روز هم رفتیم ولی حلا تراشید که من تنها بودم و قسم که او بلند مرتب یک روز در میان به کرج می گوید در علی اکبر نسبت که در آنجا



بازجویی از اعظم السادات ... فرزند ابید محمد ... شهرت اردوی آذربایجان

صفحه ۸

شخصاتی می‌باید که فایده‌مند و در سرب‌های عملی و نظری باشند. بعد از عمل فایده‌مند هم علی‌الکبر یکبار بجا نماندند که مقصدی

در برهه‌های اخیر، خبر تور فایده‌مند و خدمت‌گزار و خدمت‌گزاران، این عمل با موفقیت انجام شد. ما نباید از این غرض داریم و به صورت سرب و سایر

بسیار هم می‌باید. چون ما بعد از پیروزی در یک عمل اقبال ضروری هم هست در ضمن با او از اعداد هم خبری تعریف کرد و

تغییر کرد. خبری که کار کرده ایم و چاپ آن خبری شد. ما باید که در صورت مابین می‌باید از حال سرب‌های جانی

این مبنی

که ما در صورت کرده بودیم استفاده کنیم. هم چنین از این جانی هم که در صورت کرده بودیم استفاده کنیم. با اینست که کار هم تر از می‌باید

و سایر آن که می‌باید که استفاده می‌کنند. و زحمت هم بپذیرد. و ما سرب‌های کار هم می‌کنند. کار می‌کنند و در صورت

خواهیم هم این را می‌کنند. چنانچه ما بعضی از کارها را می‌کنیم و در وقت ما می‌باید که در وقت ما می‌باید که در وقت ما می‌باید

می‌باید. در این باب می‌باید. ما خرد و پاره‌ای از تجربه‌های خوب چینی سرب‌ها را می‌باید که در این باب می‌باید

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

ادامه

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

این مبنی

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید که در این مورد هم می‌باید

Handwritten signature



بازجویی از اعظم الامارات فرزند امیر محمد شهرت از آقای آفتاب

صفحه ۹

گفته که راسته ما همین است که در مورد او با حجت پانزدهم خبری ما این است برای شنیدن و بیرون دادن

میدانند که خبر ما این است که در مورد او با حجت پانزدهم خبری ما این است برای شنیدن و بیرون دادن

کسی از اینها نیستیم چنانچه در حالت بیگانه که او هم گفته میگرد که شنیده میگرد که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

را بردارد که فراتر از دستور هم میبود و امیدوارم که کسی شنیده میگرد که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

باید که هر کس که او را شنید و این را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

او حاضر باشم و او را شنید و این را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

و من نمیگویم که او را شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

موتور ترافیک کاروانی در آنجا پرسه میزدند چون سیروس در آنجا بود آنجا که در آنجا ترافیک میزدند و موتوری که از آنجا سیروس

و میخواستند بفرستند و آنرا که شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

رو در وقت آنی که همین کاری بود میگردند که در آنجا در حال تفریح پیدا میکنند که در آنجا کتاب نوشته شده بود

این شده تا میگردند که او را شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

را شنید است و میگردند که او را شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

روند که شنیدند که او را شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

کار خود را از او یاد میگردند و خود را از شنیدن خبری که در آنجا کتاب نوشته شده بود شنیدند که او را شنید که او را شنید است و کسی شنیده که او را شنید که در این عمل شرکت داشته و میخواسته سلاح

خط خردی از جانب خرد است

امیر محمد



بازجویی از اعظم‌الارکان - فرزندان پیدمهر - شهرت: درمی آفران

صفحه ۱

هم طرز کار انواع وسایل تنبیه و سزا باشد. ولتت برد که اکثرها طرز کار لغت در برامید انجیم هم بنامایشن را فرودمان میراندیم و از منضم

خارج می‌دیم که از آنجا به خانه میرا یاد جنبی می‌روند و شروع به مدادی پای جن نوزدی می‌کنند که خود می‌آوردی و اکثرشان هم چندین بار

برده است که بخاطر ضایع‌توی برای پتت نام از خانه خارج می‌شود و او تا از صبح شو برده و قدری حرکتش غیر عادی بوده او به کانترا می‌گردد

از صبحی که کانترا برده می‌شود آن طرف که بین حرکت او باعث ملوک شدن ما می‌شود و او دستگیری می‌شود و خانه باقی می‌ماند

مخبر بعد از ساعت لومعه هم که آنها ۱۴۰۰ از خانه فرستت بردند که صغاری و حمید اشرف و جن نوزدی در آنجا بوده اند که صغاری بطبعانی می‌باشد

که متوجه است. بی هم می‌باشن هاشمی می‌شود که در صغاری خانه آمدن برودند حمید اشرف و جن نوزدی که با پیدمهر می‌کنند و آنجا می‌روند. از طرف خارج

می‌روند که نوزدی و حمید اشرف در جلوی می‌روند و صغاری هم مسلح را همراهی می‌شود. برده و نسبت سر آنجا حرکت می‌شود. در هر چه می‌بینت که صغاری

من هم به شما برسم آنقدر صحن می‌شوند تا اینکه در جانی صبر می‌کنند و صغاری با زنجیر می‌روند نوزدی آنها را به خانه می‌برند که جز این می‌باشند

که در آنجا مشخص نشد برد که در فرزند رگلبان آن خانه مسلح به دست خبر می‌آید که صبح می‌روند ما هم چون با یکدیگر را از آنجا برده بردند که پتت

صغاری از آنجا اشتاد کرده که چرا حرف من تو صحن نگردیدیم که چون پتت صغاری می‌کنند چون من مسلح دستم بردن و این پتت به سرعت می‌رویم

و آنها هم قبول کرده بردند ضامن نیست که چون تا مجال آنجا می‌برای حمید اشرف می‌نیتاده همه نگر می‌کنند که او می‌تواند کار این و تن به

خطر می‌دهد در حالی که می‌روید که در وقتی منشا می‌شود که قرار کسی لوزتت فرود آمدی می‌کنند خود را به منضمه برسانند و او را خبر کنند این پتت

یک فصل است که او که حالا می‌باشد نیست که لا اله الا الله و یانی برد که این کسی به سر قرار می‌نویسد ما هم در کنار این می‌رویم و

خدا و سزا زدست نشن... یک یادداشت بیشتر هم تا پتت که در صحن نمی‌تواند برد چون معارضه می‌کنند و پتت است. می‌نیت که یکبار را از صغاری

Handwritten signature



بازجوئی از نظام اسناد ..... فرزند اید محمد ..... شهرت ادوی آفران

صفحه ۱۱

میزبان است به خانگی بود که آن خانگی برده و او میخانه و با او تو برده که آنها قبل از رسیدن او به خانگی میباشند چندی

آن خانگی است در حال مرده با عدان از خانگی بیرون میزنند که معلوم در دست داشتند و او در حال مرده که این جریان را می بیند

فوت کرده و فرزند و پسر دارد که آنها این یک شانس بوده چون که مرا میبین قبل از او چندی خانگی است و او در حال جانگزه میباشند چندی در یک

خانگی که او با او تو بر مودی منوره حل میکرده این مدتی بوده که جمعی در این خانگی بود که آنها خانگی را تحلیف میباشند که او با پسرین معاشرت

خانگی بوده اند که او با او تو بر مودی مثل نان یک های بدنی رفتاری مراد میخورند و از فرزندین خود میبیند او در منطقه که کی نیم آبلان بوده

که میگوید او عدای انبارهای کند و به هوا میبرد و وقتی به زمین میرسد بلند میزند و در آن کتاب نوشته است که در آنجا هم

سالم است ولی پدیم خونریزی دارد و در نفس مستعداری اعلام و فرزندین بوده و همه نخین کس میگردند به جمع کردن آنها که در آنجا هم

کند بودند و هر کس چیزی سفید می کشد که با آن بیرون میروند و ترکیه و ملی کانت با آن مرده می کشند و این خانگی است با این

و در کار بوده است که به حال او متوجه میگرد که اسلم اش هم گفته است که عدای در آنجا می کشند ولی پیدا نمی کنند و می بینند

که در منطقه باند وضع نامبر میگرد بطور ثابت میگرد و ضرر این جان میباشند که میزند که این را هم کس نمی کشند و بخاطر همین منی این

به و این می رسد می رود شکاری میزند و این کار می خورد روی پر شده چون به ترارین در این میباشند با این میباشند بوده و معلوم خونریزی جانگی

خیلی بد شده بوده که در آخرین لحظه که در برهقی میباشند ساعت ترارین بوده که خانگی به ترارین میباشند و خاصه او عدای آب می خورد و به

و در آن هم آب میزنند که حلق می کشند و در خانه می کشند و در خانه می کشند که در این زمان میباشند و در آنجا هم میباشند

تاریخ بود پس در پیچ نشد که او با این بیرون می کشند که در نوشته بود است که این بود که در آنجا هم میباشند و در آنجا هم

Handwritten signature



بازجویی از اعظم الادلان ..... فرزند ابراهیم محمد ..... شهرت ابراهیم آغزالی

صفحه ۱۲

چون شنیده بودم که کسی که زنی است و فرزندش دارد نباید آب بخورد و دهانی که همان آبی که فرودم و به سردی مردم هم نزدیک کلی در حال من باشی

و است و باعث شد که بهیوش نشدم و من از او استار شده بودم که چرا اسم اش را سید اشرف است ... یک هفته بعد از این جریان خانه

سلیتم که آنقدر را بجا آورده اند و میروند که صفاری در این مامان گشته می شود و شیرین معاصد و حمید اشرف فرار میکنند که در مجموع فرار

هر کدام از طرف میروند و بعداً هر یک را پیدا میکنند که مدتی را هم حمید اشرف بر داشته بوده و من به شیرین معاصد میگویم که اگر نمیخواهی

فرار کنی شنیدم که زنش را دیده بودی که شیرین معاصد هم میگوید که میخواهم فرار کنم که در ضمن پایش هم تیر خورده بوده که البته شیرین معاصد

در شهر می گشتند و یک بار ای از بصره می آید و گفته بود که وقتی به فرزندش برده های این آری ای می بیند که سرشینیان تالارهای می بیند

و هیچ می گشت و من می بینم که اما همین من رعد و آوازه در خانه این موضوع را مطرح می کنند و اینها مطرح میکنند و آنجا هم اهمیت می دهند و شنیدم

که شیرین معاصد در بصره ای که در آنجا بوده یعنی بوده و به خانه شان رفت و آمد داشته ولی دیگر از بعد از جریان مامان خانه سلیتم را بر او

به خانه شان نرفته است چون او گفته و هم چنین ما می بینیم که شیرین معاصد خواهر ناتنی سیدی نصیحت کلان است خواهر سلیتم

که در آن روز هم است و در آن روز هم است چون عکس در خانه ما نبوده خواهیم در او ای که در خانه جریب برد آید و این برای ما آید

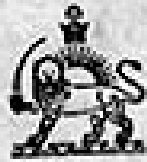
که در آن یک رفته در خیابان بزرگ شهری میروست یک فرار توانی را فرزند کند و مرتب به بانکها مراجعه می کرده و در ضمن عکس هم خوب بنوده که

بالا می برد و فرزندش را میبرد و او را میبرد که یک ماهی که می آید با او میگرد و در آنجا از بصره آن بدنیال او در آن کوچه پیران و یکی از آن

درست اندامی بود و این هم شنیده بودم و رفتیم یکم با هم و او هم در آنجا می بیند و می بیند چه می بیند این خواب بودم و ایستادی

که در و این روزها میزند و یکی شیرین معاصد که در بصره بود و یکی لورفته بوده و می بیند و یکی شیرین معاصد هم به لورفته میزند و ایستادی

Handwritten signature



بازجویی از اعظم ال ادان فرزند ایدم مهر شهرت ایدم آهنگران

نفر ۱۳

و یکت است سیر که اندر بخارده سید : دین که شایع است که البته او تو که با این روایت بوده است در حق صد حق هم که در لا بوده و وزیر بوده

است بعد ایضا فراموش که این گفت که در دردی بود بهر که علی اکبر بوده که بعد هم نیچال که گفت که به نام هر دو است چنانکه از این

موضوع شایع است ایضا هم علی اکبر که تا خانه جوب مرد با آینه بود ترف کرد که از در خطری را در این گفت که با یک زمین یعنی که برای

کاری اسلام است بعد از کرده بود و کس را در مسکن گذاشته بود چنانی گفته بودیم و موقع زمین ساکن را آن زمین جائز است

که ما رفتن خارج شدیم بعد از کیر می ستودیم که نزد ابراهیم و به هر دو نفر در زمین و آن زمین گفت که ساکن ما اینها جا مانده است

در ساکن چه بوده و آن زمین گفت که ایسلام و ادنوا ساکن را در زمین نترسید و ما برداشتم و خارج شدیم و گفت اینی ضلع بیست بود

که او این جریان را به همین گفته بود چون در آن است که قوما میروند و به خانه نین در آن مکان می نوبند و به اهل اینان می

روند و خلاصه همین طریقی است چنانکه از او پرسید که آیا در دست بود که با برشته آید و علی اکبر گفت که این چکار میکردیم ایسلام بود

شرفی که نیست ایسلام از آن دارد در مورد داشتن پرتاب که همانی که ما در کج گذاشتیم در همین توپ یعنی که گذاشتیم خرامم است

که در این کلام که در این در این و آن در این است و دیگر نباید که ما را کار کردگی ما با او شود کنیم که البته من با او طرح کردیم که ما

پرتاب که بگذاریم و او گفت باشد خردان که میدانید باید چکار کنید علی اکبر در این خرامم جنس حساب میکرد و در مورد ما که گفتیم است

سازیم و آن عرض کرد علی خرامم تقریباً دو سه کیلوگرم است و در دو سه کیلوگرم است و او بیشتر را هر که بود که ما باید تیم بزنیم و در چرخ

علی اکبر رفتن نبوده است که کارهای است از این را آنرا یعنی تیم را می میدهند و تا گانی نخواهند قبل از این یاد بگیرند و در آن چکار فراموش

کنند و با این قرار شده بود که ما هر کدام به جایی که میرویم مقصدی از کار است از آن که ما را میرویم و مییم علی اکبر طرح فراموش کنیم

Handwritten signature or mark



بازجویی از اهل علم الساعات ..... فرزند اسیر محمد مهرت اردو آشنوار

صفحه ۱۴

روزنامه را در آنجا پهن کنی و کثیر کردیم و هم چنین آئین نامی که در برنامه برنامه ریزی و خود اعلیٰ که در صورت تیم با وجود رعایت شود در

مورد هر چیز که من کار با مواد باید طبق برنامه شود و هیچ ضررهای رعایت شود که با این حالت در آنجا نشود و خانه تیم را حفظ و رعایت

کنیم و در آنجا در محل جلوگیری باشد که باعث مشکلات اطلاعات شود و هم چنین در مورد تیم ها که هر تیم رفیقان مخصوص خود دارند

که وقت تیم در کلاس وقت این تیم رسالت است که بود آنداره می شود و تیم همیشه عملیات و چنین است انجام می دهد است که باید

و آنداره می شود و در مورد هر کاری تعلم و انضباطی تا آنجا بودند و در قسمت آخر این تیم یک آئین نامه انضباطی و عقوبت بنام است

برای خطاهای که ممکن می کند بر حسب شدت و ضعف آن تعیین می شود که اگر علی اکبر هم در آن وقت آنجا در حالت دانسته است

و ما آنرا در آنجا رعایت کردیم که یکی از آنجا برای استناد فرودمان بنام استیم را فراهم بود و در این خبره از برنامه ریزی

سه ماه هم صورت می برد که هر تیم یک برنامه سه ماهه دارد که باید در مدت این سه ماه آنجا انجام می برسانند و در آنجا می شود

و البته ممکن است پیش بیاید که خبری این برنامه را باید در محل خبر فرودمان یک تیم یا بود بعد آمدن یک کار انضباطی که آنجا انضباط

تا آنجا برایت که البته ما این برنامه ریزی سه ماهه انجام می دادیم چون کار ما طوری بود که نمی توانستیم این کار را بکنیم چون در واقع پیش

می آمد که باید نوراً قدری از آنجا را بکار کنیم مثل جریان غایب و دیگر کار در پیش مطالعه که ما همیشه از آنجا می بردیم و در آنجا

تیم عملیات غایب با برنامه ریزی سه ماهه این عمل را انجام داده بودند علی اکبر همیشه بودند که با این ترتیب بعضی با برنامه ریزی سه ماهه

و دیگر هم ملزم هستند که تمام سعی و وقت خود را در راه اجرای برنامه بگذارند و برنامه صفا اجرا شود و اینها کارها بدانی متعلق به تیم است

تحت نظارتی هرگز در آنجا که باقی می ماند و در آنجا می توانستیم آنجا داده می شود علی اکبر یک سبب بود که با

خط خردی از طرف خود است

خط خردی از طرف خود است





بازجویی از اعظم ابی ادوات ..... فرزند سید محمد ..... شرف ابدی آنجناب

صفحه ۱۵

این خانه چوب مرد آباد برای ما جریان خانه لری را تزیین کرد که چهره میآیند و کبوتر باطلین به نسبت با هم میروند و لقب هم از اهالی خانه

و هم عالیان را می پرسند و آنرا بنام سینه های آن را میخوانند و اگر چه بود مشکوک بر نمورند خانه ما میزند نیز که کیفیت تا بحال خبر بود

به خانه تنی میماند و همین اند که گفته اند چه همه بنام آنرا میخوانند که در آنجا کلاسی میزنند که در کیفیت این اقدام و بنا میماند

ما هم خبر میزنند و از این جهت رفتند در آن شب ها تمام شب را در آنجا میمانند و با هم با هم میمانند و آماده هستند و تمام

در جاهای هم که ملایق دارند و اولیاد را میزنند و میمانند و تمام شب را در آنجا میمانند و در خانه میمانند که در آنجا میمانند و تمام

بوده که البته در آنجا میمانند و از دست میمانند که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

مشکوک بود و باز هم گفته بودند که بگویند بیانید و خودشان را میزنند و کیفیت در جریان این خانه لری ها هم میمانند که چیز دیگری اند

و یک مرتبه بنام آنرا میمانند که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

به هر دو انگار را میزنند و میمانند که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

و مشکلان خوب است و از این نظر خیالتان راحت است که البته اگر در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

و نیز در اینها هم نمی شود خانه لری چهره مشکوک است و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

یک مجلس در آنجا میمانند که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

کن فری که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

بوده که در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند و در آنجا میمانند

Handwritten signature and scribbles at the bottom of the page.



بازجویی از محترم اساتذت ... فرزند ارشد محترم ... حضرت اروغی آذربایجان

ص ۱۶

نیابت بعد از وقوع فتنه در آنجا که علی اکبر در تبریز این مأموریت را بر عهده گرفت که از طرف ایشان با شما بیاید که

فرزاد اولی از آنجا آمد و در تبریز با آقایان ... همکاری کرد و باز هم کارهایی که در تبریز انجام دادند

مقرر شد که در تبریز و قنداری کارهای ... که قرار شد بعد از آن آذربایجان بیاورد و علی اکبر در تبریز

مقرر شد که در این مأموریت ... را پسندیدند و در تبریز به کارخانه رفتند و کارهایی که در آنجا انجام دادند

توجه شود که در این مأموریت ... که با آنها همکاری کرد و در تبریز به کارخانه رفتند

امضا شد بر امضای علی اکبر از خان ... که در تبریز آمدند و قرار شد که در تبریز به کارخانه رفتند

مهر علی اکبر

که در خان ... و ... که در تبریز به کارخانه رفتند

توجه شود که در این مأموریت ... که در تبریز به کارخانه رفتند

و این ... که در تبریز به کارخانه رفتند

که علی اکبر در تبریز ... که در تبریز به کارخانه رفتند

و در تبریز هم ... که در تبریز به کارخانه رفتند

و در تبریز ... که در تبریز به کارخانه رفتند

به خاطر آنکه ... که در تبریز به کارخانه رفتند

نتیجه ... که در تبریز به کارخانه رفتند

بازجو



بازجویی از اعظم الادب ..... فرزندان پیدمهر ..... شهرت ایلی آفرینان

صفحه ۱۷

حقیقت مژگون چون مازده از زلف آن آزادمنش برونند علی اکبر بعد از پیش آمدی که برای کاظم و خانم نزدیک کرده ها اتفاق افتاد و در آنجا کشته

شدند فرزندان آن روز علی اکبر هم آنجا آمد و البته قبل از آن حشایا بر مادرش بود و در جریان برادرانش تفریح کرده بود و گویا علی اکبر حتی ندانست

مکه بوده و سراف دادنده بود که چرا امتیاز گرفته ای؟ (چون فراموش کرده ام آنست که علی اکبر نباید مادر و عم را بگیرد در سرش دادند) و وقتی به خانه

آمد هم چنین ناراحت بود و گفت که باید سعی کنید که وظایف که از انجام میداد شما انجام دهید و بنویسید این وسیله است که جای خالی او پر شود

آدم آرزو بود که منتظر در می کشید و بنویسد این شکل در خانه کشته شود این یک ضایع است و بدینست که تقسیم کرده بود که برای تفریحی

تظایر و خانم هم چنین تفریحی تیراندازی در بیرون مشروبات و تفریحی که ایستاده شود و جنبه های نهی برای کسی که این مشروبات را میخورد بکنند

و نظر داشته شود چه مدت تا بجا می آید و در واقع تفریحی تیراندازی هم ممکن است که در آن زمان این مشروبات را

اتفاق بنشیند بنویسد میست که در آن وقت در واقع تفریحی تظایر که دارند امیر میدان تیر انتخاب می شود و هم باید چنین گفته های او

عمل کشته و سر لوله اسلحه در ده حال باید لظیف بلا باشد حتی موقع خواب لذتی آنرا نیز این بود که در آن هم هر روز باید تلفات میداد

چون یک من سر باز که هیچ آشنائی قبل با سراج ندارند هر آن ممکن است که در آنرا اشتباهه مثال واقعه ای اتفاق بنشیند و در آن

مقرات و تفریحی که گذاشته شد مانع این کاری شود پس ما باید هر چه از آن سابقه نداریم ولی از این کارشان در پس بدیم و بدینست

که در سر ما به حرکاتی تلفات داده ایم و علامت اهورا که در آنرا اشتباه کسی خوردن چه خوردن شکست کرده است که بنویسد کشته شد که

و هم چنین باز کسی بر می که بنویسد سراج را آنهایی که از آن لظیف برای خوردن گرفته بوده و شکست کرده که تا به تازگی پیش زنی بوده و بعد

هم که تقریباً خوب من گفتیم است مثال آورد و بدینست که فراموش این جریان را بنویسیم و فراموش کردیم که من فراموش را بنویسیم

Handwritten signature or mark



بازجویی از انظم السادات ..... فرزند اسید محمد ..... صورت امری آنرا

مغای

و بدین باب هم نبرائیم و اگر بزرگی داشت بر طرف کنیم و بعد از این و در پی رسید که ما چیزی برای نقیض نداریم و ما هم چیزی نداریم که بپوشیم

و حقا یا در درگاه این دولت عرض پائین بود و چیزی نداشت بود و چیزی هم نداشت علی اکبر قبل از آنکه بشود که کاظم یکبار یک آپارات

آورد که کزن کار آنرا که چهره نیمه وار آن میگذارند به کاظم یاد داد که خودش یکبار در نیمه بود که از خانه بود و روی دیوار انداخت

و به نشان داد و بعد از آن ۴۵ مازدهای جنم با آنرا آمدی دیوار انداختیم و تا ۱۰۰۰ گریج و یکبار هم یک موتور یابلهای قرضی ۱۲۵

آورد که چند نفر در آنجا بود و چند بار حشایار کاظم و آرش ما با آن به ترس برد ولی علی اکبر بد آنست که این موتور را ببرد و یک موتور

یابلهای ۲۵۰ برای ما میآورد که با صندوق روشن می شود که حشایار به نیت یابلهای ۲۵۰ که خوب است در چون با صندوق روشن می شود

خوب نیت و علی اکبر نیت برای آدوهای تبیل خوب نیت و کزنه از نظر ترک موتور یابلهای ۲۲۵ است و دفعه ای که علی اکبر آمد موتور یابلهای

۲۵۰ را که هم قرضی بود آورد و حشایار به علی اکبر نیت که این موتور میدهد به عطیم هم موتور برای یاد بوشیم و علی اکبر نیت چیزی خوب است چون نیت

من فکر میکنم که ترس از انقلاب موتور را حقت کنیم و علی اکبر نیت چرا که در زمانی که موتور برای من کسند چطور می توانست در آن ترس و در میسر و حشایار

علی اکبر رسید تبیل از زمان ذقیری بود که موتور برای بدبایست علی اکبر نیت نه فقط خواهر شیرین میخواستند که یک ذقیری بود و تبیل ترک

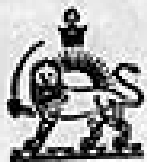
چیزی خوب موتور برای بدبایست موتور هم داشت که در وضع قرضی به شال شهر میرید و بیچاره هم ترک موتورش را میبرد و علی اکبر هم چنین

در باره احمد بابا صحبت کرد و نیت که بنامی جدا داریم که نیاده از حد بودیم برود چون صحبت و با نیتی که دارد و علی اکبر خوب و خوب و نیت برای

در پی ما برای اینکه از این خبرهای ادا شده است با ما قرا میگذارند و در یک صحبت کازیب پیدا میکنند باید در خانه هم بارگانهایی بریم

که بکنند و در حق ما قرا بخوانند صحبت که بگذارد و کزنه اکبر هم استیاضی بود و در کازیب داشت میخواستند که در باره تبیل

Handwritten signature



بازجویی از اعظم السادات ..... فرزند ابید محمد ..... شهرت: روحی آسنزان

صفحه ۱۹

پارافین احمدی (در ضمیمه احمدی) ارضی رسد کرده چون ارضی جدیدی با ادر نشان بر کرده وقتی برای خطاهای که او بر کرده بود را تخمین بر کرده و

اکبر با اینکه این تدریس با ادر احمدی نشان بر کرده وقتی تکمیل فرموده یعنی ادر ادرست داشته و وقت که بیشتر باید مشغول کارها بودیم چنین بازخواست

انرا ادر با سید چوله تبراست و بمن نسبت که چون بیشتر برویم اهر داردهتی بیشتر با ادر کرده ای که مشغول اوباش و بر نامه اش را ادر است

بندین و بر سرش کن که البته ادر تمام تدریسی ادر ادر استند با تو مطرح کنند و اگر لازم شد در باب ای با حضور خود ادر مطرح شود در آنجا

اعتقاد کرده که بر حال ما باید بدانیم که چطور با ادر رفتار کنیم که خوب با بر بیاید و دست بگذارد و در سرش کند برای ما یعنی بد

علی اکبر در خانه نزدیک کرایه ها یکبار هم در باره مراد کی مثل با در است و کلمات در هم چنین جایش زینتیم و یک تلم نهانی که در خانه داشتیم برای

آرشی در کاظم قویلیان داد و یکبار هم جدا خند کن بر ما ۱۱۱۱ را که لا استیک نه است ادریم در خانه احتمال کرد که بینه صدایین حلیه ادر استیک

چون ما قبلاً لا استیک نمی گذاشتیم و یکبار که در خانه جوب مراد با آنرا احتمال کرده بودیم صدایین زیاد بود ولی وقتی لا استیک نه استیک صدایین

کم شد بود علی اکبر یکبار با خبر داد که در وقت علی چون صبح در خیابان آنرا و ادر اعلامیه رد و بدل بر کرده اند و متعجبیم اینست که البته مشغول

داشتند و بعد ما دانیدیم که در وقت خانگی خان یکی اعلامیه نیت که در آنجوری آری ما بر کرده اند و علی اکبر نسبت که اعلامیه بی هم روانه

با رسیدن آنها خود آنجا بران نیشن کرده اند و یک اعلامیه هم خریدار در آورده ایم که چون مادر آنرا نهان خانه نزدیک کرایه ها را ترک

کرده بودیم و در کوه علی اکبر ما می بینیم ادر اعلامیه اش را می بینیم و یکبار هم اعلامیه بی آمد که مربوط به سردار که نوشته بود وقت که آنرا با بی

کپی دست تغییر کرده اند و دستنویس بود که کیفیت همان اعلامیه خان آنها تکثیر کرده اند و نسبت که در دستگاه آری در کتاب بیرون را

ورق ورق کرده و هم نوشتیم بعد از آن دانند که آن دستنویس می کرده اند در هم چنین خبره فتن برام هم می کرده بودند و یکی از بچون که آنها

۵/۲۲۲-۲۲  
بازجویی



بازجویی از اعظم الملائک ... فرزندان سید محمد ... شهرت از روی آفتاب ...

صفحه ۲۰

بسیار می شود و همه گویند که آنرا آن هر کس از بنا دارد به بگوید که بتوسعه یعنی در ضمن نشان چون باعث درد سر است و معتقدند که در آنجا

آوردند یعنی وضو خوب شد و حسابی طرفدارها پیدا شدند و خیلی از این موضوع خوشحال بودند که البته در آن موقع ما در کرج دنبال خانم

می نشستیم و یک شب علی اکبر ما را در کرج دیدیم یعنی من و آرش با خواهرم قرار داشتیم که برویم علی اکبر آمدیم و ما رفتیم که آنجا میرویم در

کرج دنبال خانم می نشستیم آرش ما این کار را میکرد که بره میخواستیم به هم چهار سربازیم و آن شب هم در میانمون نشستیم بودیم و علی اکبر

و آنجا این حرفها را میزد و بعد علی اکبر و خواهرم نشستند و من و آرش با هم به تهران برگشتیم در موقع خیمه خانه نزدیک کرايه ها ایستادیم که

و ما این جا آمدیم ما اینو می بینیم و استفسار می کردیم اما نه و تعدادی کتاب می برد که من و آرش جمع کردیم و در میانمون جمع کردیم که کرايه می بردند و در آنجا

به علی اکبر قول دادیم و هم چنین در موردش که میخواهیم از خانه حیدر به بیستیم علی اکبر با یک ما اینون فرانس میفید شیری آمد و دیدن دادند

روشنی را که ما از خانه آورده بودیم برد و هم چنین در موقع اسباب کشی کامل خانه نزدیک کرايه ها ای با خواهرم حاضرین آوردند و

ساعتی را بردند یکبار خواهرم ترفی می کرد که علی اکبر با ما اینون میخواستیم بنزد هتل (کرايه) که ما از تهران برگشته بودیم تا اینکه بخارج فرستاده

شود و خیلی با سر و دست میزدند و کرايه از چای تفریح میفیدند که بدین رضای او را تقیبت میفیدند و او بالانگ آمد و با سر و دست میزدند که خبر ما هم

مفید و چند بار نزدیک بوده که تصادف کند و خیلی از این موضوع اظهار تألم میکرد که چرا این اتفاق می افتد ما این پیدا شدیم این قدر با هم

بنزد هتل فرستاده شود و بعد گفت این چهاره ای هم نیست چون علی اکبر یک دفعه میفیدند که تا سه روز دیگر باید بنزد هتل حاضر شد و در آنجا

در تهران منون نمی شود که آن را به بیرون برسانند در مورد خانم می گویند که خانم که کرايه رفت کرايه در بیرون قرار شد بعد که بیستیم هم خواهرم با اینده

همین اکبر و ما هم شرکت کنند ولی چون توجیه نبود که آن خانم را یک خانوار اظهار کنند با لاجبار علی اکبر هم به شباهت برامین کردن و چند

خط خوردنی از طرف مردم است



بازجویی از اصنام السادات ... فرزند اسید محمد ... شهرت ابدی آمنتان.

صفحه ۲۱

را بازاری معرفی کرد و گفت که عمارت منزل خانم لایم هستی برای آب و هوای اینجا خراب است به اینجا بیایم بعد از آنکه ما از زمین به آن

خانم حضرت سیدم و تو را رسد بعد که من و ناصر خانم بهیچ و غیر این علی اکبر با من دیدم و یکبار گفتند نه ما نمی که میخواستیم یوسف را به کرج

بیرم قبل از آن خواهرم گفت که بروم و علی اکبر با منم که او در باره یوسف با من صحبت کند و بعد هم که به خانم دولت آمدیم من

از خواهرم پرسیدم که علی اکبر به اینجا نمی آید او گفت که نروم ندارد که بیاید چون گای ندارد ما خودمان میخواستیم او را ببریم ولی

خواهرم او را میدید و یکبار گفت که علی اکبر با من در در خیابان میرسد و زمین میخورد و اسمش می آید در یک تیر سبک می شود و اعتراف

کند و میگوید من خود را جمع و هر یک کینه و کینه میخورم نمی شود و بعد با حاجی صحبت خلاصه این تیر کجی میخورد و در وقت میبندم نیست که چی

پس میگردد و بعد صحبت او هم با من از زمین میروم مثل حضرت (علی اکبر هنری) و یکبار دیدم خواهرم ترفی میبرد که در کرج علی

اکبر با من تو میبینم و چون بر تو نشنیده (چون موافق با ما ای ۲۵۵) بر پس راه به ادالت میدهم ولی او تو جیب نمی کند و با خود

او را تعقیب من گفتم و او وارد جاده فرعی میبرد و آن کسی هم که با تو را در تعقیب میبرد از جاده فرعی دیگر وارد میبرد که در بروی ۳۴

فرمانی اکبر به علی اکبر فوراً در زمین زدن با سر است در میزند و خلاصه از جمله جان بد میبرد و خواهرم صحبت که علی اکبر ضعیف است

در حالی که اگر کسی دیگری بود ممکن بود نتواند این سخن الف را انجام دهد و صحبت آدم توقع این کارها را از ندارد و ظاهر این خبر

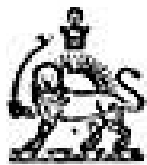
این طور که بر میآید علی اکبر را با و شول سازمانی نیز مایلند و چون کتبه مرکزی از مشورین خبرها تشکیل میشد او یکی از اعضای کتبه مرکزی

هم بوده است و او را با دست چپ در شهر هم دوره است و در زمانی ۳۴ که می گفتند فقط خود را به برونه اند او با سازمانی در باره به وضع

سردستانی میدهد بی - اظهارات خود را چگونه میگوید؟ ج - اظهارات خود را با انصاف و دلیلی میگویم و خط

خود دلی از طرف مردم است

Handwritten signature



بازجویی از اعظم السادات - فرزند سید محمد - شهرت ادبی آملی در باره وضعی که است

صغیرا

من - باران از حریت شاه اعظم السادات - فرزند سید محمد - شهرت ادبی آملی در باره وضعی که است

شرح احکامات خردی که در دستری که اتفاق حبیبی مری در خانه کشوری پدید آمد

رضیه بنامید با دیگر حبشیات بگردش رقصی رقصت کرده در ارتباطات از زیر پرده؟

ح - من بعد از آنکه خانه تردیک گریه جانم را خلع کردم و من مری در خانه چیزی بودم رسید که به خانه خیرم رفتم و چون وضع

آنجا مشرف بودم خواهرم من رفت که به خانه گلرون بروم و من با خواهرم که در خانه آن زمان قرار داشتیم سوار کالس سیدیم و به خانه

خردی رفتم و دیدم و دیدم آنجا خواهرم از کوه پس کوهی مرا به خانه گلرون برد و دیدم که در این خانه همان رفتاری که در ارتباط با

در خانه تعلیم صحن برده اند هستند که البته و نباید آنرا ببینی و آنجا همین طور فقط رفتم دختر بداهل اقامتی که آنجا هستی میدیدم

برایت عهد امیام بود که البته چادرش را روی صورتش کشید و قیام باید چادرت را روی صورتش بکشی من آنوقت به آنجا رفتم که البته

خواهرم کمی در آنجا بود و بعد رفت و من در آنجا ماندم و آن دختر آمد و سلام و علیک کردم و او آمد برای من میرزا را خانه در هم نشین

در روز خروج را فکر کنی اش را کشید که آن هم چادرش را روی صورتش کشید بود و رفتند و من بیرون رفتم که فکر کنی کشید و من بیرون

از بچه‌های روی فرم دست ریای از او دعوت می‌کردم و فرما دست دیدی او را در خانه می‌دیدند و به همین دلیل فرما دست او را نگاه می‌کنند

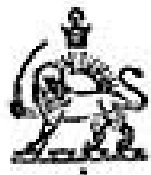
و هم چنین یک روزی که من می‌خواهم بیرون بروم روزی بود که مادر من را در خانه در کرج با آن صحن کشیدم و آنرا منقول ندش و آن

اتاق بود من در روزی که آن دختر بیرون آمد که چون باز چادر را روی صورتش کشید بود و من هم بیرون رفتم و او را با پرده بیرون

رفته بود من فرم با پای او در خانه می‌ماند بود و یک روز من و خواهرم با هم به خانه گلرون صحبت می‌کردیم و او صحبت که

Handwritten signature





بازجویی از اعظم اوزدات ... فرزند امیر محمد ... شهرت ابروی آذربایجان

صفحه ۲

وین تا میل به زمان هم بیست و نه است (آن دختر هم باهاش بیست و نه صفت کرده بود و خود را بنام مرضیه معرفی کرده بود)

تعلی از اینکه ما بجان دولت آباد برویم یعنی دیگر کارخانه تمام شد بود منتظر قرار داد آل عثمان بود خواهرم بمن گفت که علی اکبر گفته بود

را برای بخش دیگری لازم داریم و خانه دولت آباد را بخرید که بعداً خواهرم گفت که علی اکبر است کرده که خانه دولت آباد را بخرید

و بمن گفت که قرار شده همین زمین دختر را بجای تقدیر کنیم و منیت او با اینکه ۹ ماه است که نمی شود است خیلی بیشتر کرده و صفت

که بود و ... آنقدری یعنی زمانی که آن اوزد خانه بده صفای تازه قوی شد برود نیز سونگ آن بود است بعداً که صلاح بود و خانه

دولت آباد بخوشی شد خواهرم گفت که بآل زمین دختر هم ما کار نیست واره اند که کالیبرین و کوتاه است و خواهرم در آن زمان

که اسلم چیده تیر زیاد است و وقت لازم نیست که رفتن که مثل هفتاد و پنج بستی که دارم صلاح خوب دانستم باسند انحر صلاح

خوب زیاد باسند باید بروم واره کرد که البته همان روزی که من قرار بدهد ایف را به کرج بروم و علی اکبر برادر نزدیک خانه کارون دیدم

بعد خواهرم با او قرار داد است و علی اکبر به او گفت که برود آن زمین دختر را بپارد که ببرد که بمن دیگر از آنجا جدا شد که در سوخته بود

زخم و دیگر باره او خجسته شدم

فنا مرضیه در خانه بده صفای سونگ آن خواهرم بوده و در ارتباط با جیب سونگ بنام مستار

ایرج و دیگر دیگر که بی در آنجا نام مستارش فرجاده است

ب - اوزدات خردی که عیدت را خواندند

ج - اوزدات خود را با معنادگواهی میبایم در حفظ خودمانی از جانب خودم

د -

ه -

و -

ز -

ح -

ط -

ی -

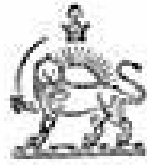
ک -

گ -

بازجویی از اعظم اوزدات ... فرزند امیر محمد ... شهرت ابروی آذربایجان

بازجویی از اعظم اوزدات ... فرزند امیر محمد ... شهرت ابروی آذربایجان

بازجویی از اعظم اوزدات ... فرزند امیر محمد ... شهرت ابروی آذربایجان



بازجویی از اعظم السادات - فرزندان سید محمد - شهرت ادبی آذربایجان

صنعت ۲

برخلاف انتظار ما، او که کمتر از آن... حریف بود که تصور میکردیم او با ما هم دست داد و ضامن ما ما به حال ایدم های عظیم زنا هر دو دست به

روشنی کردیم و در این راه... و به احوال دست که تو هیچ اطلاعی نباید از جبهه ای که بودی. و با اینکه کسی به تو خبری... برقی است

و برایت که خودت که این موضوع را میدانی ولی با این حال من بازم میگویم که زامن نمی رود با هم گفت که اگر از ضایع اطلاعات

میده باز من میگویم... گفت که ادا اینجا حسابی کارهای تعیینی را در ضامنیت و دست که او با بیدار شدن با هم بخواند و اولیاد برایش را هم آورده بود

گفت که اولیاد با خطای را بخوانند و ترسند که افراد استخوان کینم و بینیم که حضور داشتن در هیچ حرکتی است. و آنکه دست در این راه است و کینم

بر حال قرار شد که برای ایدم سر زنا میباشیم... کارها این... و البته در این راه ما هم... و در این راه ما هم... و در این راه ما هم...

بازی بکنیم هم سر و گردن... ظاهر مکتبیت که با تامل هر جا بود... چشم بسته بود... و حالا... اتفاقاً اینجا... که در این راه ما هم... و در این راه ما هم...

زنی با هر چه بد زنی و اندک با مردم خجسته بر ضرر دهند بر حال ما موقع بر زنا می نویسد... بر زنا می... احمد با هم من زنا می... و در این راه ما هم...

در کج بازی میروم زمین... در کج بازی میروم زمین... در کج بازی میروم زمین... در کج بازی میروم زمین... در کج بازی میروم زمین...

او او ایل نسبت به کار شوق زیادی نشان میداد... در هم چنین مکتبیت که با تامل هر جا بود... چشم بسته بود... و حالا... اتفاقاً اینجا... که در این راه ما هم...

ترسید که اگر این کارها را ادا می کرد... برده شوق انجام میداد ولی در وقت... به کوه چو نیست... و با اینکه در دست... شد که بر زنا می... و در این راه ما هم...

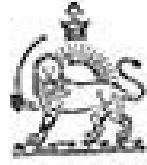
میوانست که برای بازی بگویم سر و گردن... در هم چنین در یک میوه هم دانست که با آن هم بیانازی... میروست او در دست... با تامل هر جا بود... چشم بسته بود...

بود و در این راه ما هم... که کارها را ادا می کرد... برده شوق انجام میداد ولی در وقت... به کوه چو نیست... و با اینکه در دست... شد که بر زنا می... و در این راه ما هم...

شوق زنا می... و در این راه ما هم... که کارها را ادا می کرد... برده شوق انجام میداد ولی در وقت... به کوه چو نیست... و با اینکه در دست... شد که بر زنا می... و در این راه ما هم...

خداوند مدتی از جانب فرود آمد

باغ



بازجویی از اعظم انسانیت ..... فرزند ابراهیم محمد ..... شهرت ادبی آخنرالی

صفحه ۳

و در میان هم میگرد. و خواهرم برای لردکتاب، بیارورد. و هم چنین برای مرتضی هم نامه می زدمت و به خواهرم میداد که برایش میبرد و میباید.

را بیاید و در. و چنین با سگایر عمدت و امانت و ترکیب وقت نامه مرتضی و بر سر سینه نامه امانت میداد و سلفیت چراد بر میگردد و در میانش اند

خواهرم می پرسید که چرا <sup>مرتضی</sup> نامه نمی نویسد. و دیگر آن کارهای احمد در خانه حجاب مراد آباد که با هم بودیم یکبار در وقت آمدند استن. برتاب کن

و در میدان گنج و یکبار هم در موقع گذشتن برتاب کن در خیابان چاد صد دستگاه یکبار هم در وقت آمدند استن که در یک دره عبور کردیم و سینه چاد

روستاهای؟ در باره با این یکبار هم با خواهرم رفتیم لورد. او با شوقی نزدیکی از عکس الهی در آن گذراند. تعریف میکرد و سلفیت که حضور میباید

احتمالاً در باره بر سر سینه استن و در باره سگایر اندر احمد و خلیج زید و حرف میزدند و در وقت سینه چاد در آن سینه چاد بود و در باره آن میباید

میگرد. و چنین عمدت و امانت که در زمانه در و ناکور تعریف گفت و واقعا با این مرد خنوع اندیشا میگردید. اما که با هم در خانه میبودیم که در آن وقت

منزلت هر طوری شد این موضوع را به آرش و کاظم بگریز احمد در ضمن یک گفتگ با وی. امانت. پس لرد. یک گفتگ و شریک امانت

و دستک بر ابراهیم خواهرم برایش آورد. او با گفت سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد

که صدای نیازی نبود. و با گفت با وی هم در خانه نزدیک گویید. سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد

و این حکمی برای مبارزه نهادت چون لرد. یک بچه لرد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد

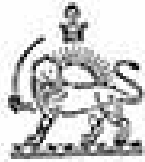
مشا ارضی توانست امانت. پس ما دانستیم با سینه چاد. او هم رفت ما. امانت. امانت. و این اند حرکتش سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد

روان میزد و در وقت. امانت. و در وقت یکبار هم با هم در وقت که گفت فریدون چاد در سینه چاد. سینه چاد. سینه چاد. سینه چاد. سینه چاد. سینه چاد

صفت نمیگرد و گفت که این هم سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد و سینه چاد

خط خردی از طرف خردم است

Handwritten signature



بازجویی از اعظم السادات ... فرزند ابی محمد ... شهرت اوردی آخوند...

صفحه ۴

است و من برای آنکه مطمئن شوم که ما اینها را از القیاب اکتفا می‌کنیم. جناب با بر وجه عقبت نگاه کردم و احوال آنرا در این کیفیت

که نگاه نمودم و من با احوال آنرا که در آنجا بودم و در آنجا که خانم ترک یک که اینها را می‌گوید و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم

سفر اینها را در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم

موقوفه آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم و در آنجا که بودم

تا زمان دستگیری امم ... من - اظهارات خردی که در آنجا بودم

ع - اظهارات خود را با اعضاء کرامی و سایرین می‌کنم و در آنجا که بودم

Handwritten signature and scribbles in the center of the page.

Handwritten signature at the bottom of the page.